بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 26/4/1400-6ذیحجه الحرام 1442-17ژوئن2021-دروس 413و414 فقه الاداره – فقه النظارة- نظارت بر برنامه – احکام نظارت – افساد بعد از اصلاح – ضمان خسارت افساد برنامه - قاعده معاونت یا اعانه بر اثم – قاعده (الذی تولی کبره)

***گفته شد*** ازمیان احتمالات سه گانه در ضامن خسارت احتمال سوم تقویت میشود به دلیل قاعده (الذی تولی کبره له عذاب الیم) که معاقب اصلی را متولی اصلی معاونت و اعانه بر اثم میداند. (11نور)÷ البته این قاعده وحیانی را باید بیشتر پردازش نماییم و به بحث بگذاریم هرچند واضح و گویا است و بر مانحن فیه کاملا صدق میکند .

و ***گفته شد*** که در مثلث متهم مانحن فیه که معاونت بر اثم و افساد داشته اند و اصلاحات بر نامه را به افسادات تبدیل نموده اند به تناسب حکم و موضوع ، برنامه ریز یا پردازش گر برنامه متهم اصلی است که از اصلاح برنامه طفره رفته است و به علت بد بینی به ناظر و عامل و عدم اعتبار به رای آنها برنامه قبل از اصلاح را مجددا مبنای اجرا قرار داده است و طبیعی هم هست که افراد به مصنوعات و محصولات خود علاقه وافر نشان دهند و گاهی مصداق اخسرین اعمالا باشند که (ضل سعیهم فی الحیوةالدنیا و یحسبون انهم یحسنون صنعا )[[1]](#footnote-1) یا (رآه حسنا)[[2]](#footnote-2)

**; که ناشی از عجب است و خود بزرگ بینی ک اینکه کار خود را بهترین میداند و بدون ایراد و اشکال و لذا زی بار اصلاح و ترمیم نمیرود عجب حرام است چون رذیله مبنایی است و حکم وضعی آن هم بطلان عمل و بیوزنی و حبط شدن است لذا برنامه ریز متهم اصلی میتواند باشد مگر اینکه خلاف آن اثبات شود :**

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ‏ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَناً فَيُعْجِبَهُ وَ يَحْسَبَ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعاً وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُ‏[[3]](#footnote-3).4[[4]](#footnote-4) قوله (العجب درجات منها أن يزين‏ للعبد سوء عمله فيراه حسنا فيعجبه و يحسب أنه يحسن صنعا) أكثر الجهلة على هذه الصفة فانهم يفعلون أعمالا قبيحة عقلا و نقلا و يعتادون عليها حتى تصير تلك الاعمال بتسويل أنفسهم و تزيين قرينهم من صفات الكمال عندهم فيذكرونها و يتفاخرون بها و يقولون انا فعلنا كذا و كذا. اعجابا بشأنهم و إظهارا لكمالهم.[[5]](#footnote-5)

**و دو نفر دیگر در مظان اتهام کمتری هستند و از سوی دیگر گناه عدم اصلاح برنامه چون مجموعه تولیدات و محصولات را فاسد میکند و جهت غلط میدهد مستلزم خسارت بیش تری است ودر صورت تبرئه اتهام متوجه عمل و سپس ناظر خواهد بود**

1. قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً (103) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (104) أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً (105) ذلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ رُسُلِي هُزُواً (106) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً (107)خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً (108)

   103- بگو آيا به شما خبر دهيم كه زيانكارترين (مردم) كيانند.

   104- آنها كه تلاشهايشان در زندگى دنيا گم (و نابود) شده، با اينحال گمان مى‏كنند كار نيك انجام مى‏دهند!

   105- آنها كسانى هستند كه به آيات پروردگارشان و لقاى او كافر شدند، به همين جهت اعمالشان حبط و نابود شد، لذا روز قيامت ميزانى براى آنها برپا نخواهيم كرد.

   106- اينگونه كيفر آنها دوزخ است، بخاطر آنكه كافر شدند و آيات من و پيامبرانم را به باد استهزاء گرفتند.

   107- اما كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهاى فردوس منزلگاهشان است.

   108- آنها جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضاى نقل مكان از آنجا نمى‏كنند.

   تفسير: زيانكارترين مردم‏

   اين آيات و آيات آينده تا پايان اين سوره در عين اينكه توضيحى است براى صفات افراد بى ايمان، يك نوع جمع‏بندى است براى تمام بحثهايى كه در اين سوره گذشت مخصوصا بحثهاى مربوط به داستان اصحاب كهف و موسى و خضر و ذو القرنين و تلاشهاى آنها در برابر مخالفانشان.

   نخست به معرفى زيانكارترين انسانها و بدبخت‏ترين افراد بشر مى‏پردازد، اما براى تحريك حس كنجكاوى شنوندگان در چنين مساله مهمى آن را در شكل يك سؤال مطرح مى‏كند و به پيامبر دستور مى‏دهد:" بگو آيا به شما خبر دهم زيانكارترين مردم كيست"؟! (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا).

   \*\*\* بلافاصله خود پاسخ مى‏گويد تا شنونده مدت زيادى در سرگردانى نماند:

   " زيانكارترين مردم كسانى هستند كه كوششهايشان در زندگى دنيا گم و نابود شده با اين حال گمان مى‏كنند كار نيك انجام مى‏دهند"! (الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً).

   مسلما مفهوم خسران تنها اين نيست كه انسان منافعى را از دست بدهد بلكه‏خسران واقعى آنست كه اصل سرمايه را نيز از كف دهد، چه سرمايه‏اى برتر و بالاتر از عقل و هوش و نيروهاى خداداد و عمر و جوانى و سلامت است؟ همين‏ها كه محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلورى است از نيروها و قدرتهاى ما.

   هنگامى كه اين نيروها تبديل به اعمال ويرانگر يا بيهوده‏اى شود گويى همه آنها گم و نابود شده‏اند، درست به اين مى‏ماند كه انسان سرمايه عظيمى همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آن را گم كند و دست خالى برگردد.

   البته در صورتى كه انسان بداند سرمايه خويش را از دست داده گر چه خسران كرده، اما خسران خطرناكى نيست، چرا كه اين زيان درسهايى براى آينده به او مى‏آموزد كه گاهى اين درسها معادل آن سرمايه يا بيشتر از آن است و به اين ترتيب در واقع چيزى را از دست نداده است.

   اما زيان واقعى و خسران مضاعف آنجا است كه انسان سرمايه‏هاى مادى و معنوى خويش را در يك مسير غلط و انحرافى از دست دهد و گمان كند كار خوبى كرده است، نه از اين كوششها نتيجه‏اى برده، نه از زيانش درسى آموخته، و نه از تكرار اين كار در امان است.

   جالب اينكه در اينجا تعبير به" اخسرين اعمالا" شده در حالى كه بايد" اخسرين عملا" باشد (چون تميز معمولا مفرد است) اين تعبير ممكن است اشاره به اين باشد كه آنها فقط در يك بازار عمل گرفتار زيان و خسران نشده‏اند بلكه جهل مركبشان، سبب خسران در همه برنامه‏هاى زندگى و تمام اعمال و كارهايشان شده است.

   به تعبير ديگر گاه انسان در يك رشته تجارت زيان مى‏كند، و در يك رشته ديگر سود، و در پايان سال آنها را روى هم محاسبه كرده مى‏بيند چندان زيانى نكرده است، ولى بدبختى آن است كه انسان در تمام رشته‏هايى كه سرمايه‏گذارى كرده زيان كند.ضمنا تعبير به" گم شدن" گويا اشاره به اين حقيقت است كه اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمى‏شود، همانگونه كه ماده و انرژيهاى جهان هر چند دائما تغيير شكل مى‏دهند اما به هر حال از بين نمى‏روند، ولى گاه گم مى‏شوند، چون آثار آنها به چشم نمى‏خورد و هيچگونه استفاده از آن نمى‏گردد، همانند سرمايه‏هاى گم شده‏اى كه از دسترس ما خارج و بلا استفاده است.

   در باره اينكه چرا انسان گرفتار چنين حالتى از نظر روانى مى‏شود در نكات بحث خواهيم كرد.

   \*\*\* آيات بعد به معرفى صفات و معتقدات اين گروه زيانكار مى‏پردازد و چند صفت كه ريشه تمام بدبختيهاى آنها است، بيان مى‏دارد:

   نخست مى‏گويد: آنها كسانى هستند كه به آيات پروردگارشان كافر شدند (أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ‏).

   آياتى كه چشم و گوش را بينا و شنوا مى‏كند، آياتى كه پرده‏هاى غرور را درهم مى‏درد، و چهره واقعيت را در برابر انسان مجسم مى‏سازد، و بالآخره آياتى كه نور است و روشنايى، و آدمى را از ظلمات اوهام و پندارها بيرون آورده به سرزمين حقايق رهنمون مى‏گردد.

   ديگر اينكه آنها بعد از فراموش كردن خدا به" معاد" و" لقاء اللَّه" كافر گشتند (و لقائه).

   آرى تا ايمان به" معاد" در كنار ايمان به" مبدء" قرار نگيرد و انسان احساس نكند كه قدرتى مراقب اعمال او است و همه را براى يك دادگاه بزرگ و دقيق و سختگير حفظ و نگهدارى مى‏كند، روى اعمال خود حساب صحيحى نخواهد كرد، و اصلاح نخواهد شد.

   سپس اضافه مى‏كند:" به خاطر همين كفر به مبدء و معاد، اعمالشان حبطو نابود شده است" (فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ‏).

   درست همانند خاكسترى در برابر يك طوفان عظيم.

   و چون آنها عملى كه قابل سنجش و ارزش باشد ندارند،" لذا روز قيامت وزن و ميزانى براى آنان برپا نخواهيم كرد" (فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً).

   چرا كه توزين و سنجش مربوط به جايى است كه چيزى در بساط باشد، آنها كه چيزى در بساط ندارند چگونه توزين و سنجشى داشته باشند؟!.

   \*\*\* سپس ضمن بيان كيفر آنها سومين عامل انحراف و بدبختى و زيانشان را بيان كرده مى‏گويد:" كيفر آنها جهنم است به خاطر آنكه كافر شدند و آيات من و پيامبرانم را بباد استهزاء و سخريه گرفتند" (ذلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ رُسُلِي هُزُواً).

   و به اين ترتيب آنها سه اصل اساسى معتقدات دينى (مبدء و معاد و رسالت انبياء) را انكار كرده و يا بالاتر از انكار آن را به باد مسخره گرفته‏اند:

   \*\*\* مشخصات كفار و زيانكارترين مردم و همچنين سرانجام كارشان بخوبى دانسته شد و اكنون به سراغ مؤمنان و سرنوشتشان مى‏رويم تا با قرينه مقابله، وضع هر دو طرف كاملا مشخص گردد، قرآن در اين زمينه مى‏گويد:" كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهاى فردوس منزلگاهشان است" (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا).

   " فردوس" به طورى كه بعضى از مفسران بزرگ گفته‏اند باغى است كه همه نعمتها و تمام مواهب لازم در آن جمع باشد، و به اين ترتيب" فردوس" بهترين و برترين باغهاى بهشت است.

   \*\*\* و از آنجا كه كمال يك نعمت در صورتى خواهد بود كه دست زوال بدامن آن دراز نشود بلا فاصله اضافه مى‏كند:" آنها جاودانه در اين باغهاى بهشت خواهند ماند" (خالِدِينَ فِيها).

   " قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا".

   ظاهر سياق مى‏رساند كه خطاب در اين آيه به مشركين باشد، و با لحن كنايه مى‏فرمايد:" بگو مى‏خواهيد بگوييم چه كسى در عمل خاسرتر از هر كس است ..." با اينكه منظور خود مخاطبين است، ولى بعد از يك آيه لحن سخن را عوض كرده نزديك به صراحت مى‏فرمايد:" أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ". پس معلوم مى‏شود كه منكرين نبوت و معاد كه كفر به آيات خدا و لقاء او معرف ايشان است همان مشركين هستند.

   بعضى‏ از مفسرين گفته‏اند: اگر نفرمود:" بالاخسرين عملا" با اينكه اصل در تميز اين است كه مفرد آورده شود، و با اينكه مصدر هم شامل قليل و هم كثير مى‏شود، براى اين است كه اعلام كند، خسران اختصاص به يك نوع اعمال ايشان ندارد، بلكه تمامى انواع كارهاى ايشان را شامل است.

   " الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً".

   اين آيه خبر مى‏دهد از آنهايى كه در عمل از هر زيانكارى زيانكارترند. و آنها كسانى هستند كه در آيه قبلى پيشنهاد كرد كه به مشركين معرفى‏شان كند و حال معرفى مى‏كند و مى‏فرمايد كسانى هستند كه در زندگى دنيا نيز از عمل خود بهره نگرفتند، چون" ضلال سعى" همان خسران و بى‏نتيجگى عمل است، آن گاه دنبالش اضافه فرموده كه" وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً- در عين حال گمان مى‏كنند كه كار خوبى انجام مى‏دهند"، و همين پندار است كه مايه تماميت خسران ايشان شده است.

   توضيح اينكه: خسران و خسارت در كسب و كارهايى صورت مى‏گيرد كه به منظوراستفاده و سود انجام مى‏شود و وقتى خسران تحقق مى‏يابد كه كاسب از سعى و كوشش خود به غرضى كه داشته، نرسد، بلكه نتيجه عمل اين شود كه مثلا چيزى از سرمايه هم از بين برود، و يا حد اقل منفعتى عايد نگردد در نتيجه سعيش بى‏نتيجه شود. و اين همان است كه آيه شريفه آن را" ضلال سعى" خوانده، كانه راه استفاده گم شده، و راهى كه پيموده به خلاف آن هدفى كه داشته است منتهى گرديده. حال كه اين مطلب روشن گرديد مى‏گوييم: چه بسيار مى‏شود كه انسان در كسب و كارش خاسر مى‏شود و به خاطر استاد نبودن در كسب و يا در راه آن و يا به خاطر عواملى ديگر كه احيانا اتفاق مى‏افتد از نتيجه بى بهره مى‏شود. و اين خسرانى است كه اميد زوالش هست، چون معمولا پس از يكى دو بار اشتباه، تجربه مى‏آموزد و ما فات را جبران مى‏كند. و چه بسا مى‏شود كه آدمى خاسر مى‏گردد ولى به خيال خود نتيجه گرفته است. ضرر مى‏كند و به خيال خود سود برده است. اينچنين خسران و ضررى اميدى به زوال و جبرانش نيست.

   آدمى در زندگى دنيا جز سعى براى سعادت خود كارى نمى‏كند، و جز كوشش براى رسيدن به چنين هدفى همى ندارد، و اين انسان اگر طريق حق را بپيمايد و به غرض خود نائل شود و سعادتمند بشود كه هيچ، و اگر راه خطا را برود و نفهمد كه دارد خطا مى‏رود خاسر است ليكن همين خاسر خسرانش قابل زوال است و اميد نجات دارد. اما اگر راه خطا رفت و به غير حق اصابت كرد و همان باطل را پذيرفت تا آنجا كه وقتى هم كه حق برايش جلوه كرد از آن اعراض نمود، و دلباخته استكبار و تعصب جاهلانه خود بود، چنين كسى از هر خاسرى خاسرتر است و عملش از عمل هر كس ديگرى بى‏نتيجه‏تر، زيرا اين خسرانى است كه زايل نمى‏شود، و اميد نمى‏رود كه روزى مبدل به سعادت شود و به همين جهت است كه خداى تعالى مى‏فرمايد:" الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً".

   و اينكه كسى با روشن شدن بطلان اعمالش، باز هم آن را حق بپندارد از اين جهت است كه دلش مجذوب زينت‏هاى دنيا و زخارف آن شده، و در شهوات غوطه‏ور گشته لذا همين انجذاب به ماديت او را از ميل به پيروى حق و شنيدن داعى آن و پذيرفتن نداى منادى فطرت باز مى‏دارد، هم چنان كه در جاى ديگر قرآن آمده:" وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ" و نيز آمده:" وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ" پس پيروى هواى نفس و از در عناد و

   استكبار و عشق به شهوات نفس به اعراض از حق ادامه دادن همان خشنودى از باطل خويش بودن و آن را نيكو پنداشتن است.

   " أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ".

   اين جمله تعريف دومى براى‏" بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا" و تفسيرى بعد از تفسير آن است. و منظور از" آيات"- به طورى كه اطلاق كلمه اقتضاء مى‏كند- آيات آفاقى و انفسى خداى تعالى و معجزاتى است كه انبياء براى تاييد رسالت خود مى‏آورند. پس كفر به آيات، انكار نبوت است. علاوه بر اينكه خود پيغمبر از آيات است. و مراد از كفر به لقاء خدا، كفر به معاد و بازگشت به سوى او است.

   پس برگشت تعريف‏" بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا" به اين است كه آنان منكر نبوت و معادند، و اين از خواص بت‏پرستان است.

   " فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً".

   وجه اينكه چرا اعمالشان حبط (بى اجر) مى‏گردد اين است كه آنها هيچ عملى را براى رضاى خدا انجام نمى‏دهند، و ثواب دار آخرت را نمى‏جويند و سعادت حيات آخرت را نمى‏طلبند و محركشان در هيچ عملى ياد روز قيامت و حساب نيست. ما، در مباحث اعمال در جلد دوم اين كتاب راجع به حبط بحثى ايراد كرديم.

   و اينكه فرمود:" فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً" تفريعى است بر حبط اعمال، زيرا سنجش و وزن در روز قيامت به سنگينى حسنات است، به دليل اينكه مى‏فرمايد:" وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ".

   و نيز به دليل اينكه با حبط عمل ديگر سنگينى باقى نمى‏ماند و در نتيجه ديگر وزنى معنا ندارد.

   " ذلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ رُسُلِي هُزُواً".

   كلمه" ذلك" اشاره به همان وصفى است كه از اوصاف آنان ذكر كرد، و اين اشاره خبر است براى مبتدايى كه حذف شده و تقدير كلام اين است:" الامر ذلك" يعنى حال و وضع ايشان بدين‏سان است كه ما گفتيم. و اين خود تاكيدى است براى مطلب و جمله‏" جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ" كلامى است نو و تازه كه از عاقبت امر ايشان خبر مى‏دهد. و جمله‏

   " بِما كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ رُسُلِي هُزُواً" در معناى اين است كه فرموده باشد:" بما كفروا و ازدادوا كفرا باستهزاء آياتى و رسلى" يعنى به خاطر كفرى كه ورزيدند، و آن را با مسخره كردن آيات و رسولان من دو چندان نمودند.

   " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا".

   به كلمه" فردوس" هم ضمير مذكر برمى‏گردد و هم مؤنث و به طورى كه گفته شده كلمه‏اى است رومى به معناى" بستان" و بعضى هم گفته‏اند كلمه‏اى است سريانى به معناى تاكستان و اصل آن" فرداس" بوده، و بعضى ديگر گفته‏اند كلمه‏اى است سريانى و به معناى باغ انگور. و بعضى گفته‏اند كلمه‏اى است حبشى و بعضى گفته‏اند عربى است و به معناى باغ پر درختى است كه بيشتر درختانش انگور باشد.

   بعضى خواسته‏اند از اينكه‏" جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ" را"

   **تفسير القمي    ج‏2    46**

   وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع: فِي قَوْلِهِ‏ «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» قَالَ: هُمُ النَّصَارَى وَ الْقِسِّيسُونَ وَ الرُّهْبَانُ وَ أَهْلُ الشُّبُهَاتِ وَ الْأَهْوَاءِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ الْحَرُورِيَّةُ وَ أَهْلُ الْبِدَعِ.

   **تفسير العياشى    ج‏2    352**

   - عَنْ إِمَامِ بْنِ رِبْعِيٍّ قَالَ‏ قَامَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا- الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا- وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» قَالَ: أُولَئِكَ أَهْلُ الْكِتَابِ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ ابْتَدَعُوا فِي دِينِهِمْ- فَحَبِطَ أَعْمَالُهُمْ- وَ مَا أَهْلُ النَّهَرِ مِنْهُمْ بِبَعِيدٍ.

   **تفسير نور الثقلين    ج‏3    311**

   248- فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ فِي بَابِ مَا كَتَبَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمَأْمُونِ مِنْ مَحْضِ الْإِسْلَامِ وَ شَرَائِعِ الدِّينِ‏ وَ الْبَرَائَةِ مِنْ أَهْلِ الِاسْتِيشَارِ وَ مِنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ وَ أَهْلِ وَلَايَتِهِ‏ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ‏ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِقَائِهِ كَفَرُوا بِأَنْ لَقُوا اللَّهَ بِغَيْرِ إِمَامَتِهِ‏ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ‏ الْقِيمَةِ وَزْناً فَهُمْ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ.

   **تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب    ج‏8    174**

   و في كتاب الاحتجاج للطّبرسي- رحمة اللّه عليه-: عن الأصبغ بن نباتة قال:

   قال ابن الكوّاء لأمير المؤمنين- عليه السّلام‏-: أخبرني عن قول اللّه- عزّ و جلّ-: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا (الآية).

   قال: كفرة أهل الكتاب، اليهود و النّصارى، و قد كانوا على الحقّ فابتدعوا في أديانهم‏ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً.

   \* \* \* \* \*و في أصول الكافي‏: عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عليّ بن أسباط، عن أحمد بن عمر الحلال‏، عن عليّ بن سويد، عن أبي الحسن- عليه السّلام- قال: سألته عن العجب الّذي يفسد العمل.

   فقال: العجب درجات، منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسنا [فيعجبه‏] و يحسب أنّه يحسن صنعا، و منها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على اللّه- عزّ و جلّ- و للّه عليه فيه المنّة.

   **الجدول فى اعراب القرآن و صرفه و بيانه    ج‏16    259**

   الإعراب:

   (هل) حرف استفهام (بالأخسرين) متعلّق ب (ننبّئكم)، و علامة الجرّ الياء (أعمالا) تمييز منصوب.

   جملة: «قل ...» لا محلّ لها استئنافيّة.

   و جملة: «ننبّئكم ...» في محلّ نصب مقول القول.

   104- (الذين) موصول في محلّ جرّ نعت للأخسرين، أو بدل منه، أو عطف بيان‏، (في الحياة) متعلّق بحال من الضمير في سعيهم‏، و علامة الجرّ في (الدنيا) الكسرة المقدّرة على الألف (الواو) واو الحال ..

   الجدول فى اعراب القرآن و صرفه و بيانه، ج‏16، ص: 260

   و المصدر المؤوّل (أنّهم يحسنون) في محلّ نصب سدّ مسدّ مفعولي يحسبون.

   (صنعا) مفعول به منصوب عامله يحسنون.

   و جملة: «ضلّ سعيهم ...» لا محلّ لها صلة الموصول (الذين).

   و جملة: «هم يحسبون ...» في محلّ نصب حال من الضمير في سعيهم.

   و جملة: «يحسبون ...» في محلّ رفع خبر المبتدأ (هم).

   و جملة: «يحسنون ...» في محلّ رفع خبر (أنّ).

   الصرف:

   (الأخسرين)، جمع الأخسر اسم تفضيل من خسر الثلاثيّ، وزنه أفعل، و قد جمع لأنه تبع ما قبله في المعنى أي: بمن هم الأخسرون أعمالا، و قد يراد به مطلق الوصف لا التفضيل أي بالخاسرين في أعمالهم.

   (سعيهم)، مصدر سماعيّ لفعل سعى الثلاثيّ، وزنه فعل بضمّ فسكون، (صنعا)، مصدر سماعيّ لفعل صنع الثلاثيّ، وزنه فعل بضمّ فسكون، و ثمّة مصدر آخر بفتح الصاد.

   البلاغة

   الجناس الناقص:

   في قوله تعالى‏ «وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً».

   و يسمى جناس التصحيف، و هو أن يكون النقط فيه فارقا بين الكلمتين، فقد تغير الشكل و النقط بين الكلمتين.

   الفوائد

   ألمحنا في حديث سبق عن مميّز العدد بأنواعه. و نشير هنا إلى المميز بصورة

   الجدول فى اعراب القرآن و صرفه و بيانه، ج‏16، ص: 261

   عامة من حيث الإفراد و الجمع. أي وروده مفردا أو جمعا- و حديثنا عن المنصوب دون غيره-.

   أ- إذا وقع بعد العقود من عشرين إلى تسعين لا يكون الا مفردا، نحو «اشتريت عشرين ثوبا» إذ الكمية عرفت من العدد، و يذكر المميز لتعريف النوع فقط.

   ب- إذا كان مفسرا لصفة أو معنى من المعاني، جاز فيه الإفراد و الجمع، فإذا جمعت دللت على نوع المميز و كونه جمعا، نحو «هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا» و إذا أفردت دللت على النوع لا غير نحو «أنا أكثر منك مالا».

   [سورة الكهف (18): آية 105]

   أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً (105) [↑](#footnote-ref-1)
2. فاطر : 8 أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِما يَصْنَعُونَ

   آيا كسى كه عمل بدش براى او آراسته شده و آن را خوب و زيبا مى‏بيند (همانند كسى است كه واقع را آن چنان كه هست مى‏يابد)؟! خداوند هر كس را بخواهد گمراه مى سازد و هر كس را بخواهد هدايت مى‏كند؛ پس جانت به خاطر شدّت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام مى‏دهند داناست! (8)

   [سوره فاطر (35): آيات 8 تا 10]

   أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما يَصْنَعُونَ (8) وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّياحَ فَتُثِيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلى‏ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذلِكَ النُّشُورُ (9) مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ (10)

   ترجمه:

   8- آيا كسى كه عمل بدش براى او تزيين شده، و آن را خوب و زيبا مى‏بيند (همانند كسى است كه واقع را آن چنان كه هست مى‏يابد؟) خداوند هر كس را بخواهد گمراه سازد، و هر كس را بخواهد هدايت مى‏كند، بنا بر اين جان خود را به خاطر شدت تاسف بر آنها از دست مده كه خداوند به آنچه انجام مى‏دهند عالم است.9- خداوند آن كس است كه بادها را فرستاد تا ابرهايى را به حركت در آورند، ما اين ابرها را به سوى سرزمين مرده‏اى مى‏رانيم و به وسيله آن زمين را بعد از مردنش زنده مى‏كنيم، رستاخيز نيز همين گونه است! 10- كسى كه خواهان عزت است (بايد از خدا بخواهد) كه تمام عزت براى خدا است سخنان پاكيزه به سوى او صعود مى‏كند، و عمل صالح را بالا مى‏برد، و آنها كه نقشه‏هاى سوء مى‏كشند، عذاب شديد براى آنها است و مكر (و تلاش افسادگرانه) آنها نابود مى‏شود (و به جايى نمى‏رسد).

   تفسير: گفتار و كردار پاك و صالح به سوى خدا مى‏رود!

   از آنجا كه در آيات گذشته مردم به دو گروه تقسيم شدند" گروهى مؤمن" و" گروهى كافر" يا" گروهى حزب اللَّه و دشمن شيطان" و" گروهى پيروان و حزب او" نخستين آيه مورد بحث يكى از ويژگيهاى مهم اين دو گروه را كه در واقع سرچشمه ساير برنامه‏هاى آنها است بيان كرده، مى‏گويد:" آيا كسى كه زشتى عملش در نظر او زينت داده شده، و آن را زيبا مى‏بيند، همانند كسى است كه واقعيات را آن گونه كه هست زشت و زيبا درك مى‏كند"؟ (أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً).

   در حقيقت اين مساله كليد همه بدبختيهاى اقوام گمراه و لجوج است كه اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات و قلبهاى سياهشان در نظرشان زيباست.

   بديهى است چنين كسى نه موعظه‏اى را پذيرا مى‏شود، نه آمادگى براى شنيدن انتقاد دارد، و نه هرگز حاضر است مسير خود را تغيير دهد.

   نه پيرامون اعمال خويش به تجزيه و تحليل مى‏پردازد، و نه از عواقب آن بيمناك است.و از آن بالاتر هنگامى كه سخن از زشتى و زيبايى به ميان آيد، مرجع ضمير را در زيبائيها خودشان مى‏دانند و در زشتيها مؤمنان راستين را! واى بسا كفار لجوج هنگامى كه آيات گذشته را در باره حزب شيطان و سرنوشت دردناكشان شنيدند آن را بر مؤمنان راستين تطبيق كردند و خود را مصداق حزب اللَّه شمردند! و اين مصيبت و فاجعه‏اى است بسيار بزرگ.

   اما چه كسى اعمال سوء بدكاران را در نظرشان جلوه مى‏دهد؟ خداوند؟

   يا هواى نفس؟ و يا شيطان؟

   بدون شك عامل اصلى هواى نفس و شيطان است، اما چون خدا اين اثر را در اعمال آنها آفريده مى‏توان آن را به خدا نسبت داد، زيرا انسانها هنگامى كه گناهى را مرتكب مى‏شوند در آغاز كه فطرتشان پاك و وجدانشان بيدار و عقلشان واقع بين است از عمل خود ناراحت مى‏شوند، اما هر قدر آن را تكرار مى‏كنند از ناراحتى آنها كاسته مى‏شود.

   تدريجا به مرحله بى تفاوتى مى‏رسند، و اگر باز هم تكرار كنند زشتيها در نظرشان زيبا مى‏شود، تا آنجا كه آن را از افتخارات و فضائل خويش مى‏پندارند در حالى كه در منجلاب بدبختى غوطه‏ور شده‏اند.

   جالب اينكه قرآن به هنگامى كه اين سؤال را مطرح مى‏كند" آيا كسى كه زشتى عملش در نظرش تزيين شده و آن را زيبا مى‏بيند ..." نقطه مقابل آن را صريحا ذكر نمى‏كند، گويى مى‏خواهد به شنونده مجال وسيعى بدهد كه امور مختلفى را كه مى‏تواند نقطه مقابل باشد در نظر خويش مجسم كند و بيشتر و بيشتر بفهمد گويى مى‏خواهد بگويد آيا چنين كسى همانند افراد واقع بين است؟! ...

   آيا چنين كسى همانند پاكدلانى است كه هميشه به محاسبه نفس خويش مشغولند ...آيا چنين كسى اميد نجات براى او هست‏.

   سپس قرآن به بيان علت تفاوت اين دو گروه پرداخته مى‏افزايد" خداوند هر كس را بخواهد گمراه مى‏كند و هر كس را بخواهد هدايت مى‏نمايد".

   (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ).

   اگر گروه اول اعمال زشتشان در نظرشان تزيينى شده اين نتيجه اضلال الهى است، اوست كه اين خاصيت را در تكرار اعمال زشت قرار داده كه نفس انسان به آن خو مى‏گيرد و عادت مى‏كند و همرنگ و هماهنگ آن مى‏شود.

   و اوست كه به مؤمنان پاكدل چشمانى نافذ و بينا، و گوشهايى شنوا براى درك حقايق آن چنان كه هست مى‏بخشد.

   روشن است اين مشيت الهى توأم با حكمت اوست و به هر كس آنچه لايق هست آن مى‏دهد.

   لذا در پايان آيه مى‏فرمايد" مبادا بر اثر شدت تاسف و حسرت بر وضع آنها جان خود را از دست دهى" (فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ‏).

   اين تعبير همانند تعبيرى است كه در آيه 3 سوره شعراء آمده است، لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ‏" گويى مى‏خواهى جان خود را از دست دهى كه ايمان نمى‏آورند".

   تعبير به" حسرات" كه به اصطلاح" مفعول لاجله" براى جمله قبل‏است، اشاره به اين است كه نه تنها يك حسرت بر آنها مى‏خورى بلكه حسرتها بر آنها دارى.

   حسرت از دست دادن نعمت هدايت، حسرت ضايع كردن گوهر انسانيت، حسرت از دست دادن حس تشخيص تا آنجا كه زشت را زيبا مى‏بينند، و بالآخره حسرت گرفتار شدن در آتش ق

   **تفسير القمي    ج‏2    207**

   .... قَالَ: وَ الْمُتْعَةُ مِنْ ذَلِكَ.

   ، وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ حَسَّانَ عَنْ هَاشِمِ بْنِ عَمَّارٍ يَرْفَعُهُ: فِي قَوْلِهِ: «أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما يَصْنَعُونَ» قَالَ: نَزَلَتْ فِي زُرَيْقٍ وَ حَبْتَرٍ.

   **تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب    ج‏8    175**

   و في أصول الكافي‏: عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عليّ بن أسباط، عن أحمد بن عمر الحلال‏، عن عليّ بن سويد، عن أبي الحسن- عليه السّلام- قال: سألته عن العجب الّذي يفسد العمل.

   فقال: العجب درجات، منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسنا [فيعجبه‏] و يحسب أنّه يحسن صنعا، و منها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على اللّه- عزّ و جلّ- و للّه عليه فيه المنّة. [↑](#footnote-ref-2)
3. العجب: الزهو، و رجل معجب من هو بما يكون منه حسنا أو قبيحا يزهو، و في العبادة استعظام العمل الصالح و استكباره و الابتهاج و الادلال به و أن يرى نفسه خارجا عن حد التقصير و هذا هو العجب المفسد للعبادة لانه حجاب للقلب عن الرب و مانع له عن رؤية منه و نعمه و توفيقه. [↑](#footnote-ref-3)
4. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق. **الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏2 ؛ ص313** [↑](#footnote-ref-4)
5. شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) / ج‏9 / 315 / باب العجب ..... ص : 313 [↑](#footnote-ref-5)